



- ۲ فرع سوم
- ۲ قول مرحوم ایروانی
- ۳ بررسی ادله
- ۳ بیان قول مرحوم ایروانی
- ۴ اشکال
- ۴ انشاء حرام
- ۵ انشاء مقید
- ۵ خروج انشاء از موضوع
- ۵ ظاهر کلام
- ۶ وجه تفاوت
- ۷ تفسیر آیاتی از سوره نور



بسم الله الرحمن الرحيم

فرع سوم

فرع سوم درباره موضوعیت غش بود. البته به ترتیب منطقی مناسب بود که این را فرع اول قرار دهیم چون اولین مطلب راجع به این است که غش موضوعیتی دارد یا ندارد ولی به ترتیبی که ما آمديم سومین فرع بود در این فرع سوم همان طور که دیروز عرض شد سؤال این است که:

آیا غش بما هو غش محرم است یا اینکه در حقیقت این غش یک عنوان مشیر به عنوان دیگری است که آن محرم است. به عبارت دیگر سؤال این است که غش ذاتاً موضوعیت دارد و عنوان موضوعی است یا اینکه عنوان مشیر است و حاکی از عنوان دیگری است که آن محرم است. عرض شد که طبق قواعد و اصول عقلائیّه هر عنوانی که در دلیل قرار گیرد و متعلق یا موضوع حکم شود بما هو موضوع است چه در واجبات یا محرمات یا مستحبات یا مکروهات. عناوینی که موضوع یا متعلق احکام قرار می گیرند اصل و ظاهر این است که خود آنها موضوعیت و اصالت دارند نه اینکه عنوان حاکی و مشیر به چیز دیگری هستند مگر اینکه قرینه خاصه قرینه لفظیه یا لیبی های باشد. طبق این اصل باید بگوییم غش حرام است یعنی خدعه و نیرنگ و تقلب حرام است و موضوعیت دارد مگر اینکه قرینه خاصه و دلیلی وجود داشته باشد.

قول مرحوم ایروانی

مشهور فقها طبق ظاهر و مطابق همین اصل قائل به این هستند که خود غش موضوعیت دارد و محرم است اما در مقابل مشهور مرحوم ایروانی صاحب حاشیه بر مکاسب معتقد شده اند که غش بما هو محرم نیست بلکه آنچه در معامله غشی محرم است یا کذب است یا اکل مال به باطل.

اگر به زبان چیزی را جاری کند و بگوید این جنس معیّب نیست و تام است یا این شیر مشروب به ماء نیست دروغ می گوید و دروغ حرام است و اگر هم این نباشد آنچه اینجا محرم است اکل مال به باطل است. آنچه حرام است این است که چیزی که در حقیقت مثلاً پنجاه تومان می ارزید با یک مخفی کاری صد تومان فروخته است. مالی که می گیرد اکل مال به باطل است. غش بما هو محرم نیست بلکه آن عنوانی مشیر به چیز دیگری است که آن چیز حرام است که یا کذب است و یا اکل مال به باطل. اینکه در مقابل چیزی که این ارزش را نداشته است این پول و ثمن را می گیرد. این فرمایش خیلی عجیب است یعنی بر خلاف ظاهر و قاعده اولیه که غش بما هو محرم است ایشان می فرماید غش حرام نیست و آنچه حرام است اکل مال به باطل است و عنوان غش از موضوعیت افتاد. غش یعنی اکل مال به باطل در بیع و شراع.



سؤال می‌کنیم که بر خلاف یک اصل عقلائی و ظاهر جافتاده که ادله روایات می‌گویند غش در بیع و شراع حرام است می‌گوید غش یعنی اکل مال در مقابل این مثنی حرام؟ شما چه دلیلی دارید که ظاهر را به هم می‌زنید؟

بررسی ادله

مرحوم ایروانی می‌فرمایند دلیل ما تحلیل عقلی است که ما را به این نتیجه می‌رساند. باید ببینیم چه چیزی در غشی که در دلیل حرام دانسته شده است وجود دارد که بگوییم موضوع حرمت است. چیزهایی که اینجا متصور است:

۱. عملی که در قبل از بیع و شراع انجام می‌پذیرد مثلاً آب را به شیر می‌زند یا وقتی که کارتن میوه را می‌چیند میوه‌های پوسیده را زیر می‌گذارد و میوه‌های درشت و سالم را رو قرار می‌دهد.

۲. به دنبال این عمل اولیه است آن را در معرض خرید دیگران قرار می‌دهد.

۳. عقد می‌خواند به صورت لفظی یا معاطاتی

۴. مرحله چهارم این است که مبادله خارجی محقق می‌شود.

ایشان می‌فرمایند ببینیم کدام یک از این مراحل حرام است. آیا می‌توانیم مرحله را اول که آب را با شیر قاطی کند و میوه‌ها را این طور بچیند بگوییم خود این به تنهایی حرام است؟ نه اصل این خلط الحلیب بالماء مانعی ندارد و نمی‌توانیم بگوییم حرام است. مرحله دوم که در معرض بیع قرار می‌گیرد هم عیبی ندارد. اینکه جلوی مغازه بگذارد و چیز واقعی هم نباشد تا دنبالش کار دیگری نیاید حرمتی در آن نیست. بعد عقد می‌خواند و صیغه را جاری می‌کند. این صیغه خواندن به تنهایی حرام نیست. پس آنچه از حرمت باقی می‌ماند مبادله است یعنی به او می‌دهد و در مقابلش پول می‌گیرد. حرمت این هم به خاطر این است که اکل مال به باطل است یعنی در مقابل مثنی این ثمن زیادی است و مقداری از آن اکل مال به باطل است. پس آنچه در معامله غشی حرام است پولی است که در مقابل این مثنی که به این اندازه نمی‌ارزد دریافت می‌کند و این درواقع اکل مال به باطل است؛ یعنی تصرف در مال غیر است. چون درواقع همه پول مال او نیست.

بیان قول مرحوم ایروانی

و أما الکلام فی حکم الغش تکلیفاً فالذی یظهر لی من الاخبار أن الغش بنفسه و بعنوانه لیس محرم من المحرمات غش به نفسه و بعنوانه محرم نیست و إنما یحرم بعنوان أنه کذب و أيضاً یحرم بأنه اکل للمال بلا رضا لصاحبه از باب اکل مال بلا رضا صاحبه حرام است. فکان الغش جزئياً من جزئیات التصرف فی الملك الغير بلا رضا حرمت غش از باب تصرف در مال غیر بدون رضای اوست و هذا الذی قلناه مع أنه المنساق من الاخبار یظهر بالتأمل أيضاً دلیلشان این است إذ لو لا أن المحرم هو ما ذکرناه فإما أن یکون المحرم هو شوب اللبن بالماء فمن المعلوم أن الشوب اللبن بالماء لیس بحرام أو یکون



المحرم أرض المشروب على البيع و من المعلوم دن مجرد الارض ليس بحرام حتى إذا التفق أن لم يبيع أو يكون المحرم هو انشاء البيع و من المعلوم أن المجرد الإنشاء ليس بحرام لو نبه بالغش قبل أن يبعش أو حد من ثمنه أو كذا و كذا فتعيين أن يكون الغش هو اخذ قيمة غير المغشوش بإزاء المغشوش همان أخذ قیمت است و كان هذا هو المحرم و هو الذي دلت الاخبار. البته ظاهر این کلام این است که در غش عنوان مشیر به حرمت بخشی از مفهوم غش است. پولی را که می‌گیرد در مقابل چیزی که این اندازه ارزش ندارد حرام است و چیزی دیگری اینجا حرام نیست. این فرمایش به نوعی خروج از قاعده و اصل اولیه است.

اشکال

این فرمایش محل اشکال است که به نحوی دیگران هم فرموده‌اند. آنچه می‌شود گفت این است که این فرمایش را در صورتی باید بپذیریم که راهی برای تصحیح تصویر درست از حرمت غش در معامله به عنوان غش نداشته باشیم. غش همان خدعه و نیرنگ و تقلب در معامله است یعنی یک نوع مخفی کاری که موجب این شده است که کلاه سر طرف بگذارد و زبانی به او وارد کند. این عنوانی است که اینجا مصداق دارد. البته شوب اللبن بالماء یا بردن در مغازه حرام نیست ولی آنچه حرام است یکی از این دو چیز است: انشاء بیع همین که معامله را جاری می‌کند ولی این عقد در عین اینکه عقد است مصداق غش است یعنی عقدی جاری می‌کند که در آن نیرنگ و تقلب است. لذا همین انشاء و خود اجرای صیغه که مصداق خدعه و نیرنگ و تقلب است حرام است به خاطر اینکه همین عمل انشاء صیغه و عقد جدی با دیگری به شکلی است که چیزی را مخفی کرده و ظاهری را نشان داده است که درواقع این طور نیست لذا خود این مصداق غش می‌شود و حرام است. انشاء بما هو انشاء حرام نیست. انشاء عقد در جایی که ظاهرش بر خلاف باطنش باشد حرام است. لذا مقدمه حرام است و مقدمه حرام حرام نیست. مقدمه یعنی تا نباشد ذی‌المقدمه نمی‌آید.

انشاء حرام

همه این‌ها مقدمات و اجزائی بود برای اینکه به اینجا برسد که مقدمه حرام هیچ وقت حرام نیست. چه عدمی باشد چه وجودی. اینجا تولیدی نیست برای اینکه می‌تواند مشروب کند ولی عقد نخواند. نیت تولید نمی‌کند اگر آن نباشد اینجا صدق نمی‌کند و غش نمی‌شود. انشاء روی چیزی آمده است که آنجا شوب لبن بماء شده است لذا عرف می‌گوید خود این مصداق خدعه و نیرنگ است. خدعه و نیرنگ مفهومی انتزاعی است و یک مفهوم حقیقی نیست که بگوییم خدعه و نیرنگ مفهوم عرضی جوهری است. لذا وقتی انشاء روی چنین موضوعی آمد عرف می‌گوید این خدعه و نیرنگ است و حرام. می‌گوییم عقدی که می‌خوانی و دیگری را فریب می‌دهی بما هو انشاء حرام است. این غیر از آن است که بعد پول را می‌گیرد و در آن



تصرف می‌کند. قبل از آن هم خود اینکه عقد بخواند ولو اینکه فسخ کند و طور دیگری شود و شرایط طوری نشود که او در این مال تصرف کند اصل اینکه در مقام نیرنگ برآمده و کاری می‌کند که کلاه سر دیگری می‌رود می‌گوید حرام است یعنی شما فعلی انجام دادید که تقلبی بود و فعل واقعی نیست و ظاهر بر خلاف واقع بود.

انشاء مقید

ثانیاً می‌شود بگوییم اگر کسی بگوید چنین چیزی به تنهایی نمی‌شود تصویر دوم را می‌گوییم که این انشائی که مقید است به دنبال مبادله بیاید یعنی مبادله و دست‌به‌دست شدن خارجی هم وجود داشته باشد و با آن قید این خدعه محقق شود. عرف می‌گوید این انشاء که مقید به این است و دنبالش دادوستد است یعنی مال را می‌دهد و پول را می‌گیرد خدعه است و فرد تقلب کرد. عقدی خواند که به دنبال آن اضرار است و اضرار هم اضرار مخفیانه است. اضراری است مخفیانه که کلاه سر طرف رفته است نه اضرار آشکار و همین موضوع حرمت است؛ یعنی عقد و انشائی که یترتب علیه التبادل. می‌گوییم این حرمت دارد منتهی مشروط به شرط متأخر؛ و کم له من نظیر این امری که به دنبال آن تبادل می‌آید و مصداق خدعه می‌شود.

خروج انشاء از موضوع

تصویر سوم این است که بگوییم صرف انشاء هم مثل شوب اللبن بالماء خارج از موضوع است. خواندن این انشاء با انشائات دیگر فرقی ندارد و خارج از موضوع است. موضوع غش همچون مفهوم غش همان اضرار تقلب آمیز است. ضرر زدنی است به خاطر تقلب. این اضرار تقلب آمیز و گرفتن مال و به شکل معاطاتی و عمل خارجی مصداق غش و خدعه و نیرنگ است. آن عملی که مال را می‌دهد و این را می‌گیرد گاهی هم عقد نمی‌خواند و معاطاتی است. مالی را می‌دهد و آن را می‌گیرد این مصداق خدعه و غش است؛ یعنی موضوع خدعه و غش عملی است که در آن اضرار تقلب آمیز و اضرار مخفیانه است که عمل خارجی است نه عمل مقدماتی و نه صیغه آن. دادوستد خارجی درواقع موضوع و مصداق غش است. به نظر می‌آید که تصویر دقیق‌تر در میان این سه تصویر همین تصویر سوم است؛ یعنی آنچه در او ضرر مخفیانه به دیگری وارد کرده و تقلبی در او وجود دارد همان عمل خارجی است که می‌دهد و می‌گیرد و این عمل مصداق فریب است؛ یعنی اینکه این را می‌دهد و می‌گیرد.

ظاهر کلام

تصویر سوم با فرمایش مرحوم ایروانی خیلی نزدیک می‌شود که ظاهر بیشتر هم این است. منتهی تفاوتی دارد که این تفاوت راه این تصویر را از آنچه ایشان می‌فرمایند جدا می‌کند و آن تفاوت این است که ایشان می‌فرماید که اصلاً اینجا قبل از اینکه آن مال را تصرف کند امر محرمی وجود ندارد. معامله در اینجا حرمت تکلیفی ندارد بلکه حرمت وضعی را دارد



یعنی معامله باطل است. اکل مال بالباطل است یعنی معامله باطل است و معامله که باطل شد تصرف در ثمن جایز نیست. ما می‌گوییم اینجا حرمت تکلیفی وجود دارد یعنی در این عمل با قطع نظر از اینکه او تصرف در این مال کند کار حرامی انجام داده است و با قطع نظر از اینکه تصرف خارجی در آن مال کند کار حرامی انجام داده است. حرمت تکلیفی را انجام داده است. این حرمت تکلیفی مضاعف هم دارد چون اضرار مطلقاً حرام است ولی این اضرار تقلبی است و به شکل تقلب ضرر و زیانی را به کسی وارد می‌کند. در این تبادل زیانی به دیگری وارد می‌کند و می‌گوییم این تبادل خارجی که در دادوستد می‌شود تبادل تقلبی است که اگر او می‌دانست این کار را نمی‌کرد و حرمت تکلیفی دارد؛ یعنی این مصداق غش است نه اینکه غش عنوانی است که مشیر به یک عنوان دیگر است. علت این است که غش عنوانی انتزاعی است و این عمل مصداق واقعی این عنوان انتزاعی است نه اینکه عنوان انتزاعی مشیر به عنوان دیگر است.

وجه تفاوت

دو نکته است که تفاوت دارد. یکی اینکه خود این مصداق واقعی غش است نه اینکه غش را حمل بر معنای غیر ظاهری کردیم. معنای واقعی غش مفهومی انتزاعی و مصداقش تبادل است. تبدالی است که در آن مخفی کاری وجود دارد. دوم اینکه خود این با قطع نظر از حکم وضعی و تکلیفی متأخر در بطلان معامله است یعنی قبل از اینکه بگوییم معامله باطل است یا باطل نیست خود این عمل حرام تکلیفی است ولو اینکه بگوییم معامله باطل نباشد؛ یعنی به خاطر این عقاب می‌شود ولو اینکه معامله درست است. این دو فرق ما با ایشان است و لذا فرمایش مرحوم ایروانی فرمایش دقیقی است ولی این دقت کمک می‌کند که منشأ انتزاع غش را دقیق پیدا کنیم اما نه اینکه بگوییم حرمت تکلیفی اینجا نیست که واقعاً حرمت تکلیفی وجود دارد و نه اینکه بگوییم غش ناظر به چیز دیگری است و موضوعیت ندارد که غش موضوعیت دارد و مفهومی انتزاعی است که منشأ انتزاعش تبادل همراه با اخفاء است و حرمت تکلیفی دارد البته با قطع نظر از اینکه بگوییم معامله باطل است یا باطل نیست.

جمع بندی

گفتم چند اشکال به کلام مرحوم ایروانی وارد است:

۱. یکی بحث کذب است. ایشان کذب را گفته است ولی در کلام بعد این طور است که متوجه شده است که همیشه کذبی نیست. گاهی بدون اینکه چیزی بگوید کالای مغشوش را عرضه می‌کند و می‌خرد.
۲. فرموده‌اند که غیر از حکم وضعی چیز دیگری نیست. بعضی مثل آقای مکارم این را قبول دارند و می‌گویند اینجا اگر جزء جزء شود اشکالی ندارد ولی اگر جمع شود اشکال دارد. منتهی این کلام من حرف خیلی دقیقی نیست برای



اینکه شوب لبن بالماء مقدمه آن است و نه تمام خدعه است نه جزء خدعه بلکه مقدمه خدعه است. ظاهر را نمی-توانیم اخذ کنیم. لذا خود این غش نیست نه خودش به تنهایی نه جزء آن ولی مقدمه است و تا وقتی که تبادل نشده است و خدعه‌ای به کسی نزده حتی اگر عقد هم خواند شود ولی دنبالش چیزی نباید حرام نیست. خدعه این است که بگیرد و بستاند یعنی طرف کلاه سرش برود و الا اگر شوب لبن کرد و عرضه کرد و عقد خواند ولی به دنبالش فسخس کرد و کلاه سرش نرفت غش نیست. اینجا سؤال می‌کنیم که اگر کسی شوب لبن بالماء کرد و به نیت آن را هم داشت آیا این خدعه است یا جزء خدعه؟ وقتی تحلیل عقلانی داشته باشیم یعنی تبادلت اشکال دارد. این چون مقدمه است اشکالی ندارد لذا تا تبادل نکردی مانعی ندارد.

تفسیر آیاتی از سوره نور

در سوره نور آیه شریفه ۳۶ آمده است اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (نور/۳۷) که می‌فرمایند خداوند به دو نور اشاره کرد یک نور تکوین و یک نور تشریع و بعد خداوند اشاره به فی بیوتِ اُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (نور/۳۶) دارد. در روایات آمده است مقصود از بیوت، بیوت انبیاء و اولیاء و علماء است. مقصود گل و خشت خانه نیست. شخصیت حقوقی و جایگاه و پایگاه معنوی خانه است.

۱. کلمه بیت در قرآن گاهی به معنای بیت مادی به کار رفته است که آثار و منافع مادی بیت و اینکه مسکن است مورد توجه قرار گرفته است.

۲. گاهی بیت با حیثیت معنوی به کار رفته است مثل بیت‌الله و امثال این. بیوتی که اینجا گفته می‌شود از قسم دوم است. می‌فرماید این نور الهی که نور تشریع خداوند است در خانه‌هایی متجلی می‌شود. در روایات اهل سنت آمده است که ابوبکر سؤال کرد که آیا خانه حضرت علی و حضرت فاطمه سلام الله علیهما از این بیوت است؟ حضرت فرمود من ابرزهما خانه علی و فاطمه سلام الله علیهما.

۳. گاهی بیوت به مساجد اطلاق می‌شود فی بیوتِ اُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ. بیوت یعنی مجموعه‌هایی که در آن نور هدایت الهی تجلی کرده است و جایگاه انسان‌های بزرگی است.

لذا می‌تواند مدرسه یا مسجد یا حوزه یا خانه شخصی باشد یا بیوت انبیاء و اولیاء یعنی خانه‌ها و پایگاه‌های هدایت الهی که (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ) و (مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ) این نور در



خانه‌هایی تابیده است که فی بیوتِ اَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ. خدا اجازه نداده است که هر خانه‌ای بلند داشته شود. ترفع در اینجا بلند مرتبگی معنوی و تکریم و تجلیل است. خدا نمی‌خواهد در هر خانه‌ای باز باشد و هر خانه محل رفت و آمد و الهام‌گیری دیگران باشد. خانه‌های ویژه‌ای وجود دارد و تنکیر هم برای تعظیم است از جمله فی بیوت و رجال. خانه‌هایی که در آن مردان و بزرگانی هستند. ارزش و عظمت این خانه به سنگ و چوب و بنا نیست. این ارزش از یک طرف به خاطر این است که جلوه یهدی الله لنوره است که در آیه قبل است و از طرف دیگر به خاطر رجال است. ارزش شهرها خانه‌ها و مسکن و همه امور مادی و فیزیکی در پرتو ساکنان آن خانه است. انوار معنوی است که در خانه‌ها تابیده می‌شود. فی بیوت یا متعلق به مشکاة است یا متعلق به یهدی الله لنوره من یشاء در آیه قبل؛ یعنی نوری که اینجاست آن نور الهی است که این بیوت را حقیقتاً بیوت کرده است و اذن الله أَنْ تُرْفَعَ خانه‌هایی که خدا اجازه داده است که بلند مرتبه باشند و یذکر فیه اسم. خدا اِذْنَ تکوینی و تشریعی داده و زمینه را فراهم کرده است که اَنْ یذکر فیه اسم. ارزش این خانه‌ها به این است که ذکر خدا در او وجود دارد و قوام این ارزش و جایگاه بلند این خانه‌ها و مراکز به این است که یاد خدا در آن اقامه می‌شود و انتشار پیدا می‌کند. وَ یَذْکُرُ فِیْهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیْهَا بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ پس یکی یذکر بود و بعد یسبح. در این خانه تسبیح می‌شود. تسبیح مکمل ذکر است. بعضی فرموده‌اند که اینجا تسبیح را آورده ولی حمد را نیاورده است در حالیکه یذکر خودش حمد و ثنا و ستایش خداست که ذکر قلبی است و در زبان تجلی پیدا می‌کند. در کنار این حمد تسبیح و تنزیه خداست. هر قدر ذهن ما برای توصیف و تصویر عظمت اسماء و اوصاف خدا تلاش کند و جلو برود، آخرش محدود است و نمی‌تواند احاطه پیدا کند و لذا هیچ حمدی بدون تسبیح کامل نیست. در حقیقت حمد و تسبیح دو روی یک سکه هستند ثنا و ستایش نامحدود. اگر بدون توجه به این تنزیه باشد ثنا و ستایش بی‌ارزش است. ثنا و ستایشی که همراه با توجه به این باشد که من محدود هستم و آن نامحدود و من شعاعی از دور تصویری ناقص و ضعیف را می‌فهمم ارزش دارد. خانه‌هایی است که در آن حمد و ذکر و توجه به خدا وجود دارد و همزمان هم تسبیح خدا می‌شود یعنی توجه به این دارند که اینجا حمد و ذکر خدا در حد توان ناقص و عقل قاصر و فهم ناچیز و ضعیف درباره خداست. لَا یَبْلِغُ مَدْحُهُ الْقَائِلُونَ وَ لَا یَحْصِی نِعْمَاتُهُ الْعَادُونَ وَ لَا یُؤَدِی حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یَبْلِغُ مَدْحُهُ الْقَائِلُونَ. هر چقدر زبان گویایی و سخن رسانی داشته باشد، هر چقدر فصیح و بلیغ باشد و هر چقدر در بیان قوی باشد ولی لَا یَبْلِغُ مَدْحُهُ. این مدح به عظمت آن بی‌نهایت قد نمی‌دهد. این مدح و ثنای ما به آن عظمت قد نمی‌دهد. دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. ما هر چقدر قد بکشیم و عقلمان را بالا ببریم این مدح و ثنایی که می‌خوانیم و بر زبان و ذهن ما در دعای جوشن و جاهای دیگر جاری می‌شود آخر از ذهن ماست و این به عظمت بیکران حضرت حق قد نمی‌دهد و لذا یذکر و یسبح. ولی این ذکر و توجه همراه با تفتن به این است که این به آنجا قد نمی‌دهد. یسبح و تنزیه می‌کنیم عظمت بی‌کران خدا را از این حمد و ثنا و احیاناً ذکر بالغدو. این تسبیح و ذکر در این خانه



پیوسته است بالغدو و الاصال. در حوزه و هر جایی که قرار گرفتیم باید آدم‌هایی باشیم که دامنه مدیریت و کار و تبلیغ ما چنین بیوتی شود یعنی با شعار وجودی ما و با نفس رحمانی ما عالم نورانی شود. این آنی است که آیه ما را به آن دعوت می‌کند. آمدن در حوزه برای این است که این مسیر را طی کنیم و خانه ما و جای کار و تبلیغ ما بیوت اذن الله آن ترفع و یذكر فيه اسمه یسبح له شود. رجال ساکن این خانه‌ها کسانی هستند بالغدو والآصال. صبح که بلند می‌شوند با ذکر خدا وارد میدان کار می‌شوند و روز که با پایان می‌رسانند از کدورت‌ها با تسبیح خدا بیرون می‌آیند. لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله. هیچ چیزی آن‌ها را یاد خدا باز نمی‌دارد. ذکر وجود دارد تسبیح وجود دارد اصل ذکر و تسبیح مستمر و پیوسته است همراه با اینکه هیچ چیزی نمی‌آید زنجیره پیوسته ذکر و تسبیح خدا را پاره کند. لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بیع و تجارة به خاطر این است که همه را سرگرم می‌کند که سود برد یا نبرد کلاه سرش نرود. البته این القاء خصوصیت می‌شود و موضوعیتی ندارد همه سرگرمی‌های دنیا این سرگرمی‌های لا تلهیهم عن ذکر الله باشد. هیچ یک از این سرگرمی‌ها آن‌ها را سرگرم نمی‌کند. رفتن در بازار و سخن و درس و آمد و رفت همه این مشغله‌ها آدم‌ها را مشغول به خود می‌کند اما این‌ها ضمن این مشغله‌ها یک مشغله اصلی دارند که هیچ وقت فراموش نمی‌شود و آن ذکر الله است لا تلهیهم تجارة و بیع عن ذکر الله و إقام الصوة. این ذکرهایی که اینجا بود ذکرهای قلبی و تجلی این در عمل است. إقام الصلوة و ایتاء الزکوة رابطه انسان با دیگران است. این ذکر قلبی پیوسته مستمری بر تمام وجود این‌ها حاکم است و این ذکر چنان عمیق است که هیچ چیزی آن‌ها را از ذکر باز نمی‌دارد و این ذکر در عمل عبادی و اجتماعی‌شان هم تجلی کرده است. یخافون یوما تتقلب فيه القلوب الابصار تا اینجا تذکر به خدا بود. یخافون تذکر به معاد است و این‌ها قلب‌هایی هستند که در آن قلب‌ها مملو از خوف روزی است که تتقلب فيه القلوب والابصار چشم و گوش‌ها دگرگون می‌شود؛ یعنی چشمهای غیبی ما در قیامت باز می‌شود و قلب‌های ما چیزهایی می‌فهمند که اینجا نمی‌فهمد. از آن روز بزرگی که تتقلب فيه القلوب و البصار است می‌ترسند. این تصویر آیه از گروهی از انسان‌هاست که آدم‌های بزرگی هستند و مصداق بارزش ائمه هدی و اولیای الهی است. خطبه حضرت امیر ذیل این آیه بخشی از اوصاف و حالت‌های آن‌ها در هدایت و تبلیغ می‌گوید. این خانه‌ها که این‌ها در آن ساکن هستند مشعل هدایت و منبع نور و مایه رستگاری و سعادت دیگران می‌شود. این ارزش بزرگی است که ما باید کسب کنیم که از فعل لازم بودن بیرون بیاییم و متعدی شویم. جایی و کسی شویم که با او دیگران هدایت می‌شوند. آیه بعدی هم لیجزیهم الله أحسن ما عملوا یعنی از آنچه انجام دادند بیشتر می‌دهد و یزیدهم من فضله از آن هم بالاتر می‌آید بیش از آن فضل می‌دهد و الله یرزق من یشاء بغیر حساب از آن هم بالاتر این است که خداوند بی حساب این‌ها را مورد لطفش قرار می‌دهد. آیه بعد سه مرحله دارد:



۱. آدم‌هایی که به این درجه رسیدند که لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکرالله و یسبح فیها بالغدو والآصال و خانه‌های آنها منبأ نور الهی شده است.
۲. لیجزیهم الله احسن ما عملوا و از این بالاتر و یزدیهم من فضله
۳. از این بالاتر والله یرزق من یشاء بغیر حساب این چیزی است که باید در ما باشد. آنوقت تبلیغ و سخن و گفتار ما می‌تواند منشأ هدایت باشد.